

# درباره ی موسیقی کردی

نوشته ی آزاد کریمی



نقاشی: ریبین هویز، ماخذ: Pinterest

باید بگویم که موسیقی کردی سابقه بسیار طولانی دارد. قدمت آن به اندازه خلقت و درک بشر از خلقت، طبیعت و ماوراء طبیعه است...

**هشدار!**

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر متعلق به نویسنده می باشد.

استفاده از مطالب این مقاله با ذکر نام نویسنده و کوردیدیا آزاد است. متخلف به دادگاه معرفی می شود.

متن انگلیسی این مقاله در کوردیپدیا و همچنین در سایت فرهنگی-ادبی قلم منتشر شده است.

برای مطالعه آن از لینکهای زیر استفاده کنید:

[https://www.qelam.com/index.php?option=com\\_content&view=article&id=4281:about-kurdish-music&catid=95&Itemid=527](https://www.qelam.com/index.php?option=com_content&view=article&id=4281:about-kurdish-music&catid=95&Itemid=527)

<https://www.kurdipedia.org/default.aspx?q=20241002075009599937&lng=22>

## مقدمه

قصه ندارم مقدمه ی بلندی بنویسم، بنابراین بسیار کوتاه می گویم:

عشق به فرهنگ کردستان و مردم باستانی و اصیلش من را تشویق می کند که بنویسم و به این فرهنگ خدمت کنم...

من نه آتاتورک هستم، نه رضاشاه، نه عبدالناصر و نه سایر حکمرانانی که عقاید ناسیونالیستی شووینیستی داشتند و قوم خود را در توهم خود برگزیده ی تاریخ تصور می کردند.

من قوم خود را آنطور که وجود دارد می بینم. ملت کرد باستانی ترین است اما بهترین و برترین ملت جهان نیست. ملتی است که در فرایند دولت سازی در قرن بیستم نتوانست جایی برای خود پیدا کند. سوال اینجاست آیا استعداد نداشت؟ آیا لیاقت نداشت؟ آیا به خاطر محصور بودن در میان ملتهایی بود که راه او را به دریا بسته بودند؟ آیا...

این قوم نتوانست آرزوی خود را با صدای بلند بیان کند. آیا اعتماد به نفس نداشت؟ آیا بیچاره بود؟ نه! این ملت خود را نشناخته بود.

راه نجات از این قفل تاریخی تنها " شناخت از حقیقت خود" است.

موفق باشید!

آزاد کریمی، دراممن/ نروژ

اول اکتبر ۲۰۲۴

برای اینکه موسیقی کردی را بشناسیم خوب است درباره ی چگونگی تشکیل بافتار اجتماعی کردستان و چرایی تفاوت‌های ساختاری آن با دیگر جوامع پیرامونش کمی کنکاش کنیم.

واژه ی کرد که اکنون به جغرافیایی وسط خاورمیانه اطلاق می شود در زمان باستان به بخشی از ساکنان آن اطلاق می شد. یعنی به ساکنان اطراف رود خابور و دشت برازان، جایی که به آن آمد یا دیاربکر می گویند.

اخیرا به اشتباه درباره ی دیاربکر می گویند که یک طایفه ی عرب مسلمان به نام بنی بکر در آنجا ساکن شده اند از اینرو نام آمد به دیاربکر تغییر کرده است.

خیر! چنین نیست... آمد و دیاربکر هر کدام جزئی از آن سرزمین هستند. آمد وجه تسمیه و دیاربکر نام جغرافیای آن است مانند موصل و نینوا که به یک شهر اطلاق می شود.

نام اصلی آن باکار-دیورا به معنای برخ-تیر است. تیر یا دیورا لقب رودخانه ی دجله و به معنای ببر است و تیر، دیورا، دورا، دوری، اریدو به معنای دیوار است. دیوار یا تیر با سمبل ببر نماد سیاره ی مشتری است. زیرا سیاره ی مشتری از خطوط زرد و قرمز تشکیل شده است. این سیاره تحت فرمانروایی ماردوخ، یا هرمزد است. زرتشتیان به ماردوخ می گویند اهورا مزدا که سمبل خیر و آزادی و عدالت و راستی است.

دیوار در آیین باستانی کردها نماد پله ی صعود به آسمان و تکیه گاه بود. این دیوار در شهر کور-دیلمون قرار داشت. بعدها ئارتاخ(اردوان، نماد نردبان) پدر ابراهیم و عموی لود که دربان معبد کوردیلمون بود از این شهر به طرف سرزمینهای خابور و دجله کوچ کرد و در شورش حران از دنیا رفت. این منطقه بخشی از سرزمین باکار-دیورا بود.

معبد کور-دیلمون دارای ۱۵ رکن اصلی و ۱۶ یا ۱۷ رکن فرعی بود اما اولین رکن آن دیوار بود که مکان عبادت بود.

دیوار مفهوم امان، بخشش پروردگار و ثبات و استحکام بود. در وسط این دیوار گودان یا دهرگوش یا گهواره ی ماردوخ قرار داشت که مقدسترین مکان دیوار بود. آنجا محل تولد ماردوخ و مکان چشمه ی آب زندگی بود. آنجا جوانه ی هستی یا کلروفیل متولد شد و طبیعت شکل مادی به خود گرفت.

مردم قدیم در این نقطه به عبادت خدای خالق می پرداختند. این نقطه را مکان آمرزش گناهان و محل تولد مار دوخ یا اهورامزدا، ایزد دادگر و سخاوتمند می دانستند که البته یک پندار کاملاً صحیح بود.

در بخش شرقی دیوار **مکان** گاو یا باکار-دیورا قرار داشت.

باکار دیورا سطحی بود که گاو قربانی روی آن نشسته بود. جایی که تیر یا پیکان اولین اشعه ی خورشید که از مشرق به این معبد تابید با این دیوار برخورد کرد. این گاو که چرمو یا چرموک نام داشت (نماد آن ابر بارانی سرد شده با نماد سنگ بود) رو به خورشید و پشت به غرب نشسته بود. در مرکز پیشانی این گاو یک شاخ بلند وجود داشت. این شاخ با نوک اولین اشعه ی خورشید برخورد کرد. این برخورد باعث ایجاد یک هاله در اطراف این شاخ بر روی دیوار شد. این هاله به خورشیده معروف شد. هور-شیتة، هوری-شات، هوری تاش، تاش-هوری، تاش ئوری، داش ئوری، ئوشیدار، شوریدا، درویشا، سوری تاش، سوریاش تلفظ های دیگر خورشیده یا هاله است.

این شاخ که خورشیده یا هاله در اطراف آن شکل گرفت به نمادی از مرکزیت، محوریت و ثبات هستی تبدیل شد. زیرا در تمامی ۳۶۰ روز سال خورشید در لحظه ی طلوع اولین نورش را به محل باکار-دیورا می فرستد و تغییر فصلها و تغییر زاویه ی تابش خورشید بر زمین تغییری در این نقطه ایجاد نمی کند.

اولین ذره ی طبیعت که کلروفیل بود جوانه یا نورسیده نام داشت و پایه ی رویش درخت انگور و گندم و جو شد.

از این رو می نماد روح و پویایی (زمان)، نان نماد برکت و جسم (زندگی جاودانه) و گوتی یا جفت یا همسر نماد آسایش و شادی (مکان).

محل نشستن گاو یا باکار-دیورا مکان رویش جو بود. آنجا جوباره یا گوباره یا ئوباره بود. تا این لحظه زنان سنتی کرد از هر منطقه ای که باشند نماد جوباره را که یک پارچه ی مربعی است بر شانه ی خود می اندازند و جلوی آن را گره می زنند یا حمایل بند نقره ای می بندند یا گوبهروک بر جلیقه های خود می زنند که نماد جوی روئیده از جوی خون گاو قربانی هستند.

این گاو از سوی انکی ایزد بزرگ جان و تن به مار دوخ در گهواره تحویل داده شد تا او را قربانی کند و غسل تعمید داده شود و روح زندگی بر آن قرار گیرد و او را زنده کند.

پای انکی بر روی شاخ گاو و بر لبه ی دیوار شرقی قرار داشت. آنجا را پاژیر یا پیژیر، ژیروپا، شوروپا، شوروپاک، سوریجا می گفتند. پاشنه ی انکی بر بالای خورشیده یا هاله قرار داشت. آنجا

مکان نرگال پسر انلیل بود. نرگال پسر دوم و جنگاور انلیل بود. او فرمانروای مارس بود. به او لقب مرد-دیرا یا مرد-تیر یا شاهد دادند زیرا او بر بالای تیر اولین شعاع نور خورشید نظارت داشت که به شاخ گاو برخورد کرد.

یا نماد انتقال و تیر نماد ذهن است. پس پا و تیر با هم یک واژه را نشان می دهند: پی آمد... پیامد، یا پیام. پا متعلق به انکی یعنی ایزد نگهبان حرکت یا رووه و انلیل که برادر او است ایزد نگهبان سفر. یعنی روح آمد.

عدد جوباره چهار یا چواره بود یعنی یک چهارم و سمل آن چوله که یا گنجشک بود. یعنی معصومیت و شور زندگی. در آنجا زندگی جوانه زد. چواره یعنی مربع یا چهارگوشه است. این مربع نماد سطح است. لایه ی روی این مربع که سطح زمین است بره (بارخا، خارپه، چاروی، چاورئ، هاورئ، ابر) است. لایه ی زیری و پنهانی آن که زیر خاک است گراز (زیرخن، ژیرخن، خنجیر، چهرخن، خهرچهن، تهرخن، وهر-بهرخن، خنیره، خارونا، ارخوان) است.

این شاخ گاو که ستون استوار زمین به خورشید و ماه و آسمان بود، ئوری، ئولی، ئیلی، هوری، سوری، شوری به معنای خط مستقیم افق از شاخ گاو به مرکز خورشید و مرکز ماه.

ئوریش، ئولیش، ئیلیش، ئیلیاش، خوریش، سوریش، خروش، سروش هم به معنای ندای خدای نفس دهنده. در سنت یهودی به او می گویند الوهیم.

الوهیم لقب ایزد نرگال فرزند ایزد انکی است. الوهیم ایزد شاهد نور خورشید است که اولین شعله ی آن به شاخ گاو برخورد کرد و هاله تشکیل شد و آنچه در درون هاله یا الوهیم قرار گرفت شعله ی آتش بود و آنچه بیرون از آن بود روشنایی محاط شده در تاریکی هستی بود.

پیروان الوهیم لقب الوهی، الوپی، الومی یا مای-ایلی داشتند. زیرا نرگال فرمانروای می یا روح شراب بود که در درخت انگور قرار داشت. آنها را در زمان رومیها پهله می گفتند. پهله ها همان مهیله ها یا نوباه ها بودند. زیرا آنها پیروان نرگال پسر کوچکتر انکی بودند. پسر اول انکی مای نگهبان ماه بود.

آنها در کوهپایه ها زندگی می کردند. زیرا خود را منسوب به پاهله یا پهراسوی خدای خالق می دانستند.

توریش ها یا تولیش ها که نفس اول را برای انسان و طبیعت بسیار مقدس می دانستند اراده ی روح می دانستند و "مه" را نماد تجلی آن نفس گرم و مقدس می دانستند. مه در زبان هوری ها میژ، میگ، میکا، میش، نیش، نیشا نام داشت. نماد حیوانی آن گوسفند و نماد گیاهی آن عدس بود.

هوریها مه بامدادی را که از زمین برمیخواست نشانه ای از حلول روح الوهیم به روی زمین و بیداری ارواح خفته و نمادی از قیامت ارواح می دانستند. به آن رستاخیز می گفتند.

نتیجه ی این افکار و باورها در تبلور باور به منجی زمان آخر و اندیشه ی ماشیایسم یا ققنوس برخاسته از خاکستر متجلی شد. این نفس اول به روح مقدس الوهیم تعبیر شد.

اگر دقت کرده باشید لفظ هاله یا دایره ی نور که همان الوهیم یا ایلی، هوری یا سروش می باشد در زبان انگلیسی به مقدس وارد شده است.

این یک فرهنگ اولیه ی یونیورسال است. آنچه ما از ادیان در این دوره می بینیم یک مجموعه قوانین مدون است که از ده ها فیلتر رد شده است. اما بالاخره ما متوجه می شویم که در اصل یک باور واحد وجود داشته است که در طول زمان تغییراتی در آن ایجاد شده است. اما تشابه کلمات حقایق را لو می دهند و این جالب است.

هوری ها یا هوادارن شاهد نور یا الوهیست ها عارفان اولیه در تاریخ روح شناسی و تمدن هستند.

الوهیست ها را الی خاصی ها یا الی خسای ها می نامیدند. آنها را الکاشی، ارکاشی، اری کاشی، کاشوری، کوراشی، شولاکی، سولاکی و نهایتا جوله که می گفتند. جوله که بعد از اسلام به یهودیان کردستان اطلاق می شد. لوح آزادی بابل کوروش بزرگ را کوراش (چراغ یا پیراهن نور) معرفی کرده است. او یک سولاکی بود و یک نجات دهنده بود. زیرا یهودیان بابل را از اسارت آزاد کرد.

بنا به سنت تورات نجات دهنده فردی از نژاد ابراهیم است. بنابراین در سولاکی بودن کوروش بزرگ تردید نکنید. هم لقب او به عنوان کوراش و هم اسم او واقعی او یعنی چراغ این حقیقت را نشان می



دهد که او یک الوهیست یا منجی گرا بود. او یک عارف بود زیرا لوح مربوطه او را پسر حاکم انشان یا سرزمین "مه مقدس" معرفی می کند. حال متوجه می شوید سرزمین مه مقدس یا روح مقدس الوهیم که همان شاهد هاله یا خورشیده کجاست... اگر یادتان نیست یادآوری می کنم همان مکان گاو نشسته با شاخ بلند مرکز پیشانی اش است. باکار-دیرا یا گاو تیر یا آب تیر یا تیران که عبارت است از ببر یا سایه ی ژوپیتر بر کوردیلومون که محل تولد مار دوخ و رویش جوانه یا کلرفیل است.

در کتاب مینوی خرد که یک کتاب باستانی به زبان پهلوی و مربوط به آیین زرتشتی است محل خورشیده و خورشیده ی ماه را آرینیم واچه و خونیرث بامیک می نامد یعنی چشمه ی روان در ارغوان ترازو مه... که رمز سرزمین کوردیلومون در شهر مقدس الکشایی ها یا الخسایبها یا خزایی ها یا جوله که (یهودیان سولاکی)ها است... همان سرزمین چواره یا چرخ.

و کسی که لقب شنل قرمز دارد ایزد سور هوان یا رافائل نگهبان هاله ی خورشید و ماه است. او تک سوار است و جنگاور کائنات. او بر شیپورش می دمدم و ارواح خفته را زنده می کند تا با او همراه شوند و ندای حق سر بدهند. کردها به او لقب "بال سور" یا بال سرخ داده اند. او شور و پاگ یا کهوه سوار، سوریگاش یا سوریجا است. او نرگال است. او فرمانروای سیاره ی بارام یا مارس است. او پهلوان است. او مرد است. او پیشاهنگ لشکر نور است. او سپر و نیزه ی خداوند است. او سایه بان رحمت است.

این نور اول که با این شاخ برخورد کرد ایجاد انفجار کرد و تولید صدا کرد. چرا؟

در حقیقت این گاو نمادی از هوشه تهره یا هرم مقدس است. این هرم به خوشه ی انگور یا دان معروف است. و سمبل مکان است. در حقیقت خوشه تری سمبلی از زنانگی (گوهر سنگی) ذات نورانی ذره ی جدانشده از پهلوی خداوند است.

خداوند از روی عشق خود یک ذره از گوشت شفاف وجود عزیز و زیبای خود جدا کرد و در مقابل خود گذاشت و با انتقال نیروی ذهنی خود به شکل دو جرقه ی الکتریسته این ذره را از سوی دوشاخ کناری او بارور کرد و با تمرکز بر شاخ پیشانی آن که چشم سوم گاو نیز بود آن را منفجر کرد و هستی مادی یا مکانی شکل گرفت.

این انفجار با صدا همراه بود و داستان موسیقی و نوا و وسه یا پرسه (ویسپر) از اینجا آغاز می شود. موسیقی عارفانه یا هورپانه یا نایبریوه سهنگ (نیریوسنگ، نیری کیوی) آغاز می شود.

توجه کنید هر بار که من به مناسبتی مقاله ای می نویسم و درباره ی دین بایی می نویسم مطالبی تازه به آن اضافه می کنم. در حقیقت این مطالب بسیار پیچیده هستند و هر بار باید از ابتدا شروع کنم تا یادآوری شود و ذهن شما آماده شود تا مطالب جدید را بازگو کنم بطوریکه مورد فهم آسان واقع شود.

باید روشن کنم برای اولین بار که وقتی نره از تن خدا جدا شد نامرئی و شفاف بود اما وقتی روی دان یا تن که نماد مکان و جسم است قرار گرفت به تدریج سرد شد. باید این سرد شدن یا مرگان روی می داد تا روح به ماده گرایش پیدا کند. وقتی نره سرد شد بعد مادی گرفت و دارای شش زمینه ی توسعه شد: آب، آتش، هوا، خاک، نور و صدا.

اسطوره ی آفرینش شش بار و از زاویه ی هر کدام از این شش عنصر بالا توسط خدا تجسم و سپس تجسد یافته است.

آب و گاو، آتش و اژدها، هوا و چرخ، خاک و خوشه، نور و تیر، صدا و خروس... اما تجسم و تجسد روح نیز با مه و هلال ماه بود.

هر کدام از این عوامل دارای سمبلها و نمادها و زیرمجموعه های خود هستند. مثلا مه با می و درخت انگور و زیرخن و هلال ماه با جام بلور و گراز نمایش داده می شود.

اما صدا...

اگر دقت کنید نام تمامی تمدنهایی که در حوزه ی زاگروس و توروس و مزوپوتامیا وجود داشتند در این مبحث یکی پس از دیگری آمد. خودشان آمدند زیرا نام آنها وابسته به داستان پیدایش و خلقت است و این تمدنها قدیمیترین تمدنهای تاریخ خاورمیانه و اروپا هستند. نماد صدا دنگ یا ستون است که به آن دینگه نیز می گویند. این ستون به دیوار برخورد می کند و از آن صدا بلند می شود. در داستان فتح اریحا توسط یوشع، دیوار این شهر با صدای کرناهای عبرانیها فرو می ریزد. ناقوس توسط یک زائده ی ستونی به صدا در می آید.

این ستون به تیر یا ببر تعبیر شده است. این ستون در سایه ی مشتری قرار دارد و نماد ماردوخ است. بنابراین زایش ماردوخ مصادف بوده است با ایجاد صدا. زیرا طبیعت مادی نمی تواند از طریق جریان تلی پاتی ذهنی میان خدا و ایزدان زنده بماند. پس صدا ایجاد شد تا حرکت نیز در پی آن از غرب به شرق آغاز شود. زیرا صدا نمادی از انرژی است.

نرگال شاهد ظهور صدا بود. او لقب مارتیر یا تیر رونده دارد. زیرا تیر رونده نماد مقیاس و فاصله است. این تیر رونده به شکل زیگزاگ نمایش داده می شد انگار که یک مار است که پیچ و تاب می خورد و این نماد فرکانس است.

مارتیر وقتی داخل محفظه ی شاخ گاو شد به این شکل زیگزاگ درآمد و از اینجا بود ارتعاش صدا بوجود آمد و جریان هوای شدید به شکل گردباد درآمد و صدای بلند برخاست. و در پی آن انفجار در ذره بوجود آمد.

هوری یا هوره در زبان کردی به صدایی گفته می شود که ارتعاش متناوب دارد، دقیقا صدایی که پیچ و تاب دارد و از داخل یک لوله به صورت متناوب عبور می کند و به گوش شنونده یا شنهنو می رسد.

این شاخ اسطوره ای منشاء سازهای بادی است و علامت بیدارباش و آگاهی بخشی است.

اگر دقت کنید در زبان انگلیسی به بوق می گویند هورن همچنین به شاخ گاو نیز می گویند هورن.

در زبان کردی به شاخ گاو می گویند شاخ یا سترو اما صدایی که از آن خارج می شود هوره یا هوره هور است. البته این موضوع نشان می دهد که این فرهنگ جهانی مشترک با منشاء باستانی آن در کردستان کنونی است.

این اسطوره که به روح و بیداری و زندگی که با آغاز تپیدن قلب مرتبط است مقدسترین و مرموزترین و لطیفترین بخش اسطوره ی آفرینش انسان است. زیرا با نوا و صدا آغاز می شود. پس موسیقی که با نفس کشیدن همراه است دقیقا با ذات خدای خالق ارتباط دارد. بنابراین موسیقی عارفانه ی کردی که هزاران سال است وجود دارد و هنوز ادامه دارد با ارتباط احساسی میان انسان و خدای خالق و واسطه ی او (فرشته ی نفس بخش یعنی نرگال) در یک امتداد قرار دارد.

جامعه ی کردستان باستان یا سرزمینی که اکنون به آن کردستان می گوئیم با این دانشهای پیچیده ی برخاسته از علم اساطیر و ایزدان یا فرشتگان تجریدی تکوین یافت.

من از سه آیم اجتماعی انسانی دیگر نام بردم: گوتی، پاهله، آکادی- سومری.

سومریها خود را از تبار شاخیخا یا خاشی ها معرفی کرده اند که همان کاشی ها، کاشیپیلیاش، نیلیاشکه، الکشایی(الی خسای، الخاسی، الی خات، الیاسی، ولخشی، ارخشی) ها هستند.

گوتی ها نیز شاخه ی دیگری از الکشایی ها هستند. آنها نیز در سراسر کردستان پراکنده بودند. همچنین پاهله‌ها یا پآلی ها که سومریها آنها را لولویی و آشوریها آنها را الی پی یا الی می نامند. البته آککادی ها یا آگادیها که گداهای امروزی هستند فرقه ای بودند از الکشایی ها. آنها را اکنون کدخدا و چوخا و کویخا و دهخدا می نامند. آنها اساس کتاب شاهنامه ی گوران هستند که نسخه ی مدرن این کتاب است به زبان کردی اما نسخه ی باستانی آن که به زبان پاهلی نوشته شده بود به زبان خراسانی که در ی نامیده می شود ۴۵۰ سال پس از فروپاشی امپراطوری کردی ساسانی توسط فردوسی به شعر تبدیل شد که کتاب بسیار معروفی است.

آگادیها داوران محلی بودند و به مردم در امور اختلافی یاری می دادند. یکی از این افراد در منطقه ی میتانی شخصی به نام گهترؤ یا جترو (گوهر) بود که فردی مصلح و خیرخواه بود. او دختر خود زپورا (پیروزه) را به عقد موسی ی عبرانی در آورد که از مصر دیپورت شده بود و به سرزمین میتانی (امپراطوری خهتانی در کردستان غربی باستان) پناهنده شده بود. موسی در همین سرزمین به پیامبری برگزیده شد در کوه خدا یا کوه هوری-پا.

یادتان هست گفتم که شاخ گاو در زیر پای ایزد انکی قرار داشت و آنجا مکان نرگال فرشته ی شاهد تیر نور است؟

هوریپا دقیقاً همان معنی را می دهد... در آنجا موسا با تجلی خدای نادیده یعنی الوهیم یا شعله ی نور حق ملاقات کرد و و صدای او را شنید.

گوتی ها معماران معابد باشکوه و بناهای بزرگ سنگی باستان بودند. آنها موسیقی خاص خود را داشتند. آنها مانند هوریها درگیر مسائل باطنی و عرفانی نبودند. برای آنها نمایش جلوه های قدرت خدای خالق و فرشتگان او مهم بود. شکوه و اقتدار دنیوی مظهر شکوه و اقتدار خداوند خالق بود و آنها این حق را به خود می دادند که خود را نماینده ی خدا روی زمین بدانند و شکوه خود را نمادی از ابهت خداوند خالق نشان دهند. موسیقی آنها باشکوه و دسته ی موسیقی آنها بزرگ و پردامنه بود. آنها داستانهای رایج پهلوانان و عشاق مشهور را به ترانه و آواز تبدیل می کردند و اجرا می کردند.

پاهلی ها که در کوهپایه ها (پآله، یآله) زندگی می کردند دارای ادبیات و موسیقی خود بودند. قوانین آنها نیز تابع نظامات ساختاری جامعه ی آنها بود. توجه کنید که قوانین پردیوری یارسانیها که عبارت

از ۷۲ قانون و عهد است برخاسته از فرهنگ این منطقه است. این قوانین ریشه در فرهنگ هزاران ساله ی این منطقه دارد.

پردیور که در کتاب مینوی خرد، مبحث ایرانویچ، به عنوان یک نیروی غیبی مورد اعتقاد اهل شهر ایرانویچ مسخره شده است همان خروس سفید کاکل طلایی است که نماد " سپنتا " یا سپیده دم است. پردیور یعنی خروس بر دیوار. این خروس در فرهنگ اورارتویی یا شیروانی شمالی به کالدو، خارتو یا قارتو معروف بود و بسیار مقدس بود. در کتاب مقدس زادگاه حضرت ابراهیم اور-کلدانی ها یا اگر به زبان امروز ترجمه کنم شیر-خروس(شیرئهرتوش، اردشیر) است. اولین سپیده دم نیز در شهر آفرینش یا سقز، جایی که روح در آن متولد شد و گاو در آنجا قربانی شد اتفاق افتاد.

در اغلب تمدنهایی که آثار آنها از زیر خاک بیرون کشیده شده اند ما می توانیم اشیایی پیدا کنیم که دارای آیتمهای مربوط به موسیقی است. از چنگ کشف شده در سومر تا یک لوح نت نگاری هوری. همچنین در کتیبه های مختلف پیدا شده در کردستان باستان ما می توانیم متون برجسته ای راجع به موسیقی و مراسم جشن و فستیوالهای موسیقی پیدا کنیم.

مثلا در کتاب مانی پیامبر بزرگ کرد در قرن سوم میلادی مراسم چمچاره (چاه چشم) مطالبی نوشته شده است. چمچاره مربوط به تناسخ روح پس از مرگ انسان است و چگونگی حلول روح از مراحل مختلف است.

بنابر عقاید اجداد ما کردها، روح اول که از چاه کوردیلیمون ظهور کرد قطره ای از خون گاو قربانی بود که بر سطح زمین چهارگوشه که کله شیر بود ریخت. این سطح بیرونی بره بود و به لخته یا لخته خون نام داشت وقتی به زیر زمین فرو رفت به زیرخ یا گراز یا همان سطح زیرین زمین زیر پای گاو رفت. در آنجا اعمالی را تجربه کرد که در اسطوره ی دوموزید آمده است. در زیر زمین بخار برخاسته از خون گرم گاو طی فرایندی که در چرخه ی تناسخ دوموزید در متون سومری آمده است دوباره از خاک برمیخیزد. این نقطه از زمین کور-دیلیمون یا چمچاره یا رودخانه ی چاه یا چاله ی چشم نامیده می شود.

تمامی اعمال مربوط به حرکت یا رووه در سمل های حرکت پیچشی مار، شعله های آتش و جریان جاری رودخانه نمایش داده می شد.

اجداد ما کشف کرده بودند که این پیچ و تاب ها دارای ریتم هستند و این ریتم ناشی از نظم طبیعی آفرینشی است که در ذره ی آفرینش وجود دارد.

این ریتم همانطور که گفتیم مربوط به ذات پویای خداوند است که فراتر از مرزهای وجود، نیستی و خیال است. این ذات پاک، شفاف و زلال و روان و نامرئی منشاء حرکت و جنبش در ذره ی خلقت است. در واقع آنچه ما به آن استعداد می گویم ناشی از حرکت در ذره ی خلقت است.

این ذره به علت پویایی ذاتی خود که گرایش به خدا دارد دارای حرکت و نیروی جنبشی است.

منبع این نیروی حرکتی جوشش چشمه ای انرژیهای داخل ذره ی آفرینش است که به تریه معروف است و تجلی آن نبض دست است و نماد آن اژدهای ارغوانی و عنصر آن چوب است و سمبل این چشمه قلب است و نماد این قلب گراز بنفش است و عنصر آن نور است. این ذره که از خدا جدا شده است باید توسط یک دیوار (هشت در خان) محصور شود تا انرژی جاری در آن پراکنده نشود. بنابراین اینجاست که مفهوم ماده بوجود آمد. بنابراین روح مقدم بر ماده است و ماده محصول روح است. معنوی می یا شراب آشکار می شود. روح شراب است و بدن انگور است.

ذره ی آفرینشی که ابتدا روح بود سپس تبدیل به ماده شد واسطه ی میان موجودات، پس از انفجار بزرگ، و ذات پاک خداوند است. در این ذره شش عامل خلقت وجود داشت. این شش عامل از مرکز ذره که دان یا چاله بود به شش جهت پخش می شدند. اما جهت حرکت آنها متفاوت بود. نور از راست به چپ حرکت می کرد. آب از چپ به راست حرکت می کرد.

هوشه تیره اول بخشی از خدا بود وقتی از خدا جدا شد بی روح گشت و سرد شد. یک روح سرد که به دور خودش می چرخید. اما وقتی خدا با آن تماس ذهنی گرفت به او روح داد و زنده شد. از این مرحله به بعد است که رستاخیز معنا می گیرد. و انرژی چرخشی تبدیل به انرژی جنبشی می شود و سپس منفجر می شود و همه چیز به اطراف پراکنده می شود ولی بخشی از آن مانند آوار بر سرش فرود می آید. اینجاست که به او خاکه سمر می گویند. مانناها به آن ناخسره می گفتند.

اما در امتداد بقایای ذره یک خط از خاکستر و مواد سوخته شده از چپ به راست کشیده شد که به آن شفتوری می گوید. شفتوری یا چپدوری به معنای گردش از چپ به راست. آغاز این حرکت از ششدر یا دان بود که مکان نشستن نوک هوشه تیره بود و به علت اینکه آن نقطه محل گردش رها و آزاد هوشتره به دور خود بود و سرد بود محل تعادل یا وریله یا ویله نامیده شد. آنجا گاودان، آودان یا جاودان نامیده شد و به دروازه ی بهشت تعبیر شد.

آنجا محل تولد مار دوخ بود. جایی که محل ترپه بود. ترپه همان اژدهای آتشین طبیعت چوبی یا گیاهی بود که نبض جوشش آب انرژی در داخل هوشسته تره بود.

این فعل و انفعالات باعث ایجاد ارتعاش و نوسانات انرژی در داخل تره شد که نهایتاً به تولید صدا منجر شد. صدایی که مانند دمیدن در یک شوفار یا بوق بزرگ بود. بیایید به تاریخ برگردیم.

قدیمیترین مدارک مربوط به موسیقی چند آلت موسیقی در سومر و یک نت موسیقی هوری یا سریانی در سوریه است.



MS 2340 Lexical list of harp strings, 23 types of musical instruments. Sumer, 26th c. BC.  
The earliest record of music and instruments in history

Clay tablet recording the names of 23 types of musical instruments. Sumer, 26th C. BCE. The Schøyen Collection, Oslo.

در جامعه ای که از قدیم یک گفتار، گفتار مسلط است حقایق به تاریکی سانسور و پنهانکاری می روند. فرهنگ وارداتی که با قوه ی قهریه رو به جامعه آورده است گفتمان خودش را با قوه ی تهدید ارائه می دهد و گفتمان تاریخی قوم مغلوب را مسخره، منکوب و تحقیر می کند.

به همین دلیل است در یک حوزه ی جغرافیایی شما تسلسل رویدادها و تغییرات فرهنگی را از روی میزان شدت تهاجم قوم غالب می سنجید.

می خواهم بگویم علت کثرت تنوریهای نژادی درباره ی کردها ناشی از مرموز بودن ملت کرد نیست، بلکه به ساده گرایی و سفارشی بودن نوع تحقیقات به عمل آمده از سوی کردشناسان قرن بیستم مرتبط بوده است. من قصد ندارم آنها را تخطئه کنم اما این یک حقیقت ساده است که باید بپذیریم.

کدام کردشناس از مینورسکی تا واسیلی نیکیتین و دیاکونوف و سایرین در کتابهای خود نوشته اند که آلات موسیقی در جامعه ی کردی به عنوان واسطه یا الوهیم شناخته می شوند؟ کدام یک از آنها از طبقه ی قوالان یا باباچاوش در آیین ازیدی گفته است؟ کدام یک از آنها درباره ی شیخ جعفر نورانی و مکتب موسیقی چیزی نوشته اند؟ چرا آنها درباره ی موسیقی کلیسایی کردی که در مکتب سریانی-کلدانی متبلور است چیزی ننوشته اند یا درباره ی مدرسه ی موسیقی آرامی یهودیان مزراحی که اساس موسیقی کردی است کسی مطلبی ننوشته است؟

شما اگر کردهای یارسانی را ببینید میزان احترام آنها به طنبور را می بینید. یا در اویش و صوفیهای مسلمان کرد را ببینید که دف را می بوسند. دوست ندارم بیشتر از این در اینباره وارد جزئیات شوم زیرا اینها جزو اسرار این فرقه ها هستند و باید آنها خود به این نتیجه برسند که جزئیات مرموز عقاید خود را منتشر کنند. اما عدم انتشار این رازها ناشی از عدم اطمینان است. وقتی حکومتهای متعصب مسلمان با حربه ی کفر و الحاد همه چیز را محکوم به نابودی می کنند پس توجیه ترس پیروان این ادیان و مذاهب بسیار ساده است.





Musicians of the Assyrian army c. 645 BCE. Nineveh, bas relief in Gypsum alabaster. Palace of Ashurbanipal, Nineveh.

تقدس سازهای موسیقی نزد کردها فارغ از هر دین و مذهب که در میان آنها وجود دارد به باورهای باستانی اجداد آنها بر می گردد. این تقدس نزد سومریها که اجداد کردها هستند در آثار و متون کشف شده ی آنها منعکس شده است. ایزد انکی فرشته ی بزرگ و " جان بخش" ایزد نگهبان ریتم و موسیقی بود.

اگر یادتان باشد گفتم که گاو قربانی زیر پای انکی در دیوار مقدس قرار دارد. شاخ پیشانی یا هوره ی او محل تنظیم فرکانسهای امواج ناشی از برخورد نور خورشید با آن هستند. پاشنه ی انکی به نرگال فرزند او که نگهبان این شاخ است تعبیر شده است و سمبل جان بخشی انکی است. بنابراین انکی به نرگال این قدرت را داده است که جان را که ماهیتی انرژی و جنبشی دارد در این شاخ به شکلی در بیاورد که روح یا رووه از آن ایجاد شود. نماد رووه یا روح مار است. از اینجا است که ازلیت آفریده می شود و زمینه برای ایجاد زمان فراهم می شود. زیرا زمان از ازل در چپ و زیر پای انکی

فرمانروای زحل آغاز می شود. آنجا شب است. بنابراین شب، ازلیت، حرکت و روح در یک کاتگوری قرار می گیرند و با هم ارتباط دارند.

شب دارای سه مرحله است. زیرا نرگال سه بار در سه مقطع مختلف امواج داخل شاخ گاو را سازمان می دهد: فراز یا پهرهش، اوج و فرود یا پهروته.

این سه مرحله که به سگ تشبیه شده اند به بانگی شیو، نیوهشوان و پارشیو معروف هستند یعنی آغاز شب، نیمه شب و قبل از سحر.

این فرایند فرسگرد نام دارد و مربوط به تناسخ است زیرا روح در سه مرحله سرگردان است و در شب چهارم است که روحش به مرحله ی داوری می رود و از پل رد می شود.

در پل ماردوخ و کله یا سروش ایستاده اند و آنجا مرکز ترازوی عدالت است. هر مرحله دارای ضرب آهنگ خود است و وقتی فرکانس امواج رادیویی را بررسی می کنید می بینید که به شکل خطوط زیگزاگی هستند و زیگزاگ از خطوط مقطع مثلثی شکل ایجاد شده است.

این فرکانس در آب وارد می شود و آبدار می شود و سپس با حرکت دوار در آب می درخشد و در گرمای آب به شکل بخار درمی آید و از سطح زیری خاک که زیرخ یا گراز است بیرون می آید و به سطح خاک یا بره می رسد و در آنجا به شکل یک صلیب چرخان می چرخد و چرخو تشکیل می شود که هشت پر دارد و سپس مانند یک مه با سرعتی که باد دارد به آسمان می رود و رها می شود.

این سرنوشت اولین روح است. این روح اول منشاء تمامی داستانهای عارفانه ی کردی باستان است که نهایتاً به اسم روح القدس یا الی خاس یا الیاس شناخته می شود. الیاس که بر بره چرخید و صلیب شد و چرخ شد و پرواز کرد منشاء ماجرای ماشیخ شد. زیرا این روح هر از چندگاهی برمی گردد و به خاکستر هوشسته تره پا می گذارد و آتش زیر خاکستر را بارور می کند و آتش زندگی را شعله ور می کند که این شعله الوهیم یا واسطه است و یک ققنوس یا فانوس است که هزار سال زندگی می کند. این ققنوس در روایت الخاسیها به هزاره ی ئوشیدر معرفی می شود.

سه هزاره ی ئوشیدر، ئوشیدر مای و سوشانس همان سه مرحله ی تناسخ است که گفتم و سوشانس چرخه ی سی روزه ی ماه در شهر کور-دیلمون است.

ئوشیدر اول یعنی هاله ی خورشید، ئوشیدر مای یعنی هاله ی دوم که ماه در آسمان است و سوشانس یعنی تقویم کورمانجی یا ماهانه که همان تقویم کور-دیلمونی است.

سوشانس نماد پیوستگی شبهای قبل و بعد از خود است زیرا سوشانس عبارت است از سین در شب پانزدهم هر ماه.

ئوشه‌ندا، شندوه، زنداوه، اوزنده، دوشانه، شانده، چاندوه، دوانزده. ئه‌شنه‌واد، شنه‌باد، شنوا یا سوشانس کسی است که در یکی از شبهای ماه در تقویم کورمانجی به دنیا آمده است اما این تنها یک علامت است از ظهور کسی است که الی خاس یا روح القدس به وجود او داخل می شود و چراغ راه او می شود تا به موضع تعادل در ترازوی جاودان برسد.

اجداد کردها رقص گروهی را نمادی از اتحاد روحی برای ایجاد حلقه ای که دور ماهانه ی قرص ماه در آسمان را نمایش می دهد اختراع کردند. اما ماه چون هر شب در یک موضع از آسمان مکان می گرفت پست نمادی از جنبش او بود که رووه یا روح داشت و سمبل رووه هم مار سیاه بود که از جانب چپ آسمان یا از لیت و شهونا یا مکان شب نام داشت رو به راست حرکت می کرد.

وقتی که خدای خالق ذره را از تن خود جدا کرد می درخشید اما وقتی سرد شد خاموش شد و تاریکی مرز میان خدای خالق و ذره شد اما وقتی خداوند دوباره ذره را زنده کرد روشنایی از سمت ذره به سمت تاریکی مرز گسترده شد. پس مکان ذره نقطه ی روشنایی بود و چراغ نام گرفت. نور چراغ در حباب یا به‌لخه بود و به‌لخه بره بود. و انرژی نورانی زیر چراغ چراغدان یا گراز بود که ته‌لخه بود. این ته‌لخه نمادی از می بود که خون گراز نرگال بود که قلب بود و انرژی نبض آن اژدها بود که منشاء چوب بود و از این اژدهای آتشین و ناآرام درخت انگور روید تا می ساخته شود و نمادی از گیرایی و شیدایی و سرزندگی روح باشد.

می دارای روح جنبش بود که شاد یا شانتاواسا (شادآوازه) نام داشت. این یک نام رایج در میتانی باستان بود. شاد یا شادآواز در بلنسه یا شعله ی فروزان آتش داخل چراغ جلوه گر بود. این آتش ناآرام بود و حرکت می کرد و حالات آن مبنای رقص و سماع شد.

بلنسه در فرهنگ قرآن تبدیل به ابلیس یا تجلی نیروی اهریمنی شد که در مقابل خدای خالق سرکشی کرد و به انسان سجده نکرد. اما الله که تجلی شعله ی نور این آتش بود مبدل به خدای خالق شد. حالا شما ببینید این تفسیر و تعبیر عجیب از خدا و شیطان را جمع و جور کنید. از سوی دیگر واژه ی شیطان تلفظ عربی واژه ی شیدان به معنای خرمن خورشید است.

معلوم نیست در قرن هفتم میلادی چه بر سر خاورمیانه آمده است؟ سوال اینجاست چرا محمد کتاب نداشت؟ و در فاصله ی مرگ او تا انتشار اولین قرآن تقریباً ۳۵ سال طول کشید. در این ۳۵ سال پیروان محمد چه می کردند؟

آنهایی که یاران و همعصرهای او بودند در سالهای اولیه ی پس از مرگ محمد همگی در جنگهای مختلف کشته شدند. از حسن و حسین اثر مکتوبی به دست نیامده که تحت تاثیر تعلیمات محمد بوده باشد. آنچه به دست علی و عایشه نوشته شد کجاست؟ چرا در یمن نسخه ی دیگری از قرآن پیدا شد که تفاوتهای زیادی با قرآن کنونی دارد؟ این قرآن آیا توسط زیدیه‌ها نوشته شده بود؟ شاید آن قرآن نسخه ی اصلی باشد که علی نوشت و نوادگان او مانند میراث خانوادگی با خود به یمن بردند و قرآن کنونی نسخه ی خاندان ابوسفیان باشد؟ یا نسخه ی خاندان بنی عباس؟

در دوران عباسی ها بود که بازار شایعه و تهمت‌ها علیه دشمنان عرب و غیر عرب آنها رونق داشت و در دوران آنها بود که مذاهب مختلف اسلامی پدید آمدند و تفتیش عقاید ادیان شروع شد و کشتار منداییها، زرتشتیها و زندیکها (پیروان مانی) و باطنیها (مزدکیها و یارسانیها) و تغییر دین دادن اجباری مسیحیان و یهودیان به اسلام در اوج بود.

تضادهای ماهوی در داخل قرآن واقعاً گیج کننده است. در همین مبحث نور و شعله مرز میان خدا و ابلیس یا شیطان یا دشمن خدا از بین رفته است. در حالیکه نور، ابلیس و شیطان همگی یک منشاء دارند. نور یعنی اشعه ی طلایی ناشی از آتش، ابلیس یعنی نایره ی رقصان آتش و شیطان یعنی هاله ی چرخنده ی نور بر گرد شاخ گاو آفرینش که رو به شرق و پشت به دیوار در زیر پای انکی نشسته است. در جایی دیگر قرآن درباره ی ماده ی آفرینشی انسان او را از خاک مرطوب متعفن می داند و در جایی دیگر از آب.

به هر حال قرآن نمی گوید خدا یا الله که از نور است و شیطان یا ابلیس که شعله ی این نور است چرا با هم دشمن هستند یا دچار تضاد شده اند؟

اما در میان کردهای باستان سازهای کوبه ای مانند دهل و دف و کوس اختراع شدند که از پوست گاو تهیه می شدند و نمادی از گاو قربانی (گاو-فتی) یا گاو فدی بودند. فتی یا فدی در زبان کردی به معنای معدوم کردن است. این سازها نمادی از پوست گاو سفید قربانی بودند که به دست مار دوخ کشته شد.

نماد آب زمان است زیرا آب رونده است و زمان نیز رونده است و این روندگی با مار نمایش داده می شود. نماد آغاز زمان شاماش یا ماه است و درخشش هلال آن نماد آغاز زمان است و این درخشش در

"مند" یا شفافیت که صفت ذات خداوند خالق است متبلور است. در این شفافیت مطلقا تاریکی وجود ندارد پس مند است و نیروی منفی وجود ندارد پس پاک است.

نماد پاک تاج شش گوشه است. این پاکی در شعله ی سرخ آتش در آب جلوه گر است. پس منشاء آتش نیز پاکی ذات خداوند در مندا یا شفافیت او است. صفت این تاج قرمز آتش خاراونا یا هارونا است که در کردی امروزی به آن می گویند ههنار یا انار. بله ! میوه ی انار زیرا درون آن از شش خانه ایجاد شده است و درون این خانه ها دانه ی انار وجود دارد. این دانه ها به شکل یاقوت سرخ هستند. یاقوت سنگ قیمتی ارغوانی رنگ به عدد سیاره ی بهرام یعنی چهار در ترتیب سیارات منظومه ی شمسی است. به همین دلیل به آن "وههرامان" یا ههورامان گفته می شود. این سنگ در آتش نمی سوزد. به همین دلیل نام آتش ایرانویجا که در بارام ورجاوند قرار داشت وههرامان یعنی منسوب و متعلق به وههرام یا ههورامان است.

این ششخان ناننار ششکی یا نامار چشکی است به معنای چشمه ی مار یا چشمه ی آب روان زندگی است که می جوشد. این جوشیدن یا ضربان (ارغوانی) است. در مکتوبات آشوری به آن خارونا می گویند و در آرامی اشکانی به آن خونیره یا خون رگ می گفتند و در متون پهلوی به آن ماران چوه می گفتند. نماد چشمه چشم و نماد این تپش چوخا یا خاچ یا صلیب بود که حبابی روی آن قرار داشت. و نماد جاری بودن این چشمه مار سیاه بود و نماد پاکی آن حباب روی صلیب بود که به آن منده می گفتند. این تپش قلب یا جوشش چشمه در فرهنگ یارسانی به ساز تهموره تشبیه شده است و از مقدسات این دین است. تهموره یک ساز عرفانی است. و این آیتمها در کاتگوری زیر جای می گیرند:

تهموره، کندوی زنبور، لانه زنبور، شش ضلعی، مار دوخ، شهشخان. دروازه نور.

دقیقا وزوز و جنبش زنبورها در یک کندو نمادی از جریوه یا جوشش زندگی است. این شور جنبش در حرارت و هماهنگی و ضرباهنگ خون خودجوش واحد زندگی قرار دارد. این واحد زندگی عبارت است از استعداد تولد و وجود در بخش سرشتی یا طبیعی هوشسته تهره که خوشه یا خهزا نام دارد و آن یک سلول سبزپوش است و دارای سه شاخه است و آن سه شاخه نماد درخت انگور، جوانه ی گندم و جوانه ی جو است.

این ذره می جنبد و همانطور که گفتم در گودان قرار دارد و سمبل آن یک اژدها است که از دهان آن آتش می جهد و روح آفرینش یعنی هوشسته تهره یا زردشت بر بالای آن ایستاده است. این ذره به دور خود می چرخد پس علامت صلیب یا خاچ دارد که در برج گودای قرار دارد. این نماد گیاهی در دست ذره قرار دارد و همانطور که گفتم سه شاخه دارد و شاخه ی وسطی درخت انگور است و آن در

مارس سیاره ی نرگال قرار دارد. دو شاخه ی دیگر گندم و جو است که گندم در نشان ارد یا هاروت که ماه ششم است قرار دارد و جو در نشان ترازو یا ارتخشه است.

گندم نشان نر و جو نشان ماده است. هم ارد و هم ارتخشه در عنصر باد هستند. باد انرژی پیچشی دارد. بنابراین رمز این معادله این است که پیچش باد در میانه ی دو قطب نر و ماده باعث ایجاد ارتعاش می شود و ارتعاش پایه ی حرکت یا روح و همچنین ایجاد صدا است. پس روح و صدا دو عنصر مرتبط به هم هستند. بنابراین علم روح علم صدا Acoustics است.

بنابراین ماده ی سبز یا خهزا که قبلا درباره اش نوشتیم ناشی از این فرایند است. این ماده ی سبز در لوزی متجلی است و لوزی شکل پولکهای مار است که این پولک نقش پا دارد برای حرکت مار.

اگر دقت کنید روی برگ درختان یا گلها شما شبکه ای از این لوزیها می بینید.

اما نماد جفت شدن گندم و جو توسط انرژی باد و ایجاد ارتعاش دو گاو به هم چسبیده بر روی ستون سنگی است. به آن گاوپادشه یا گوماتشه یا گوماتتا می گویند به معنای دوگنبد.

این دو گنبد به دو چادر تعبیر شده است و این دو چادر نماد روح زندگی و جفت شدن است. این دو چادر از پوست گاو درست شده اند. پس نر و ماده منشاء آبی دارد. یعنی قطبیت در آب قرار دارد.

و آغاز زندگی انسان از چادرنشینی بوده است. اما لوزی یا شبکه ی برگ سبز و خشت گلی نماد آبادانی و روستاها بوده است. این لوزی به شکل پولک مار است. خشت نماد خانه است و خانه اساس اجتماع و اجتماع نماد فرهنگ است. اما فرهنگ لوزی یا خشت یک فرهنگ دهاتی است زیرا منحصر به پرورش گندم و جو است. یعنی فرهنگ کشاورزی. و روستاها با کشتزارهایشان پایه گذار تمدن شهری بودند جایی که قانون و پادشاه یا پاتشی(حاکم) دارد.

قانون یعنی تعهدنامه. یعنی پایبندی به عهد میان دو یا چند طرف. قانون و عهد در برگ سبز یا خهزا قرار دارد. در پیچش آن. یعنی در طومار. قانون در لولان یا نپتون سیاره ی تحت فرمان نیروی هماهنگ کننده یعنی لولان یا آلوس قرار دارد. نماد عهدنامه خرچنگ یا تنسر است و در گاوباره یا ماه هفتم قرار دارد. عنصر آن آب است. گاوباره پدر شورویاگ یا تیروتاو است. تیروتاو همان پهرتیوه است که الهامبخش اشکنها یا سقزی های باستان است و آنها پادشاهی اشکانی را بنیان نهادند. تیروتاو با گربه ی زرد و سیاه نمایش داده می شود و نماد انتقال سریع ذهن یا پیام ذهنی است. ایزد تیروتاو

رافائل یا رادهسوار (ارابه ران) است. او سوریگاش و سورهمان و اسرافیل نیز نام دارد. او هوروپات یا هورووان یا ئاورون یا روان است. او در ئور یا هور یا سور خود می دمد و نفس می دهد و حیات می بخشد مطابق با آنچه در بالا گفتیم. او پسر کوچک انلیل یا عزرائیل ایزد باد زریان است. یعنی باد جنوبی زمستانی. بنابراین او هدایت کننده ی نیروی باد است که در کنترل پدرش است.

هوروش یا خروش اولین نوای این شیپور است و نماد آن کله یا کله‌شیر یا ارده‌شیر است. اردشیر همان ارتخشه در برج ترازو است. نماد آن خروس سفید کاکل طلایی است. نام او پروته، اتروپات یا پرتووه است. سمبل قوم اشکانی سقز و قبلا اورارتوییها خود را به او منتسب کرده اند به نام ایزد کالدی.

خیلی کوتاه بگویم اورارتو یا شورارتو همان شیراردو یا شیراردی است و او همان اردشیر، بهره‌شیر، یا شیر سنگی و نماد شهرنشینی است.

این ماجرای آفرینش صدا به شکل مختصر است و من نمی توانم بیشتر از این وارد این مبحث شوم.

از این رو من مبنای فرهنگ اجتماعی در ملت کرد را بر اساس سه نوع سبک زندگی قرار می دهم:

چادرنشینی، ده نشینی و شهر نشینی

در مصاحبه ای که در آپریل ۲۰۱۹ با روزنامه ی سونمورشیپوستن نروژی داشتم همین موضوع را به روشنی با مصاحبه گر یعنی آقای یوهان بهرننز تشریح کردم اما هنگامی که مصاحبه چاپ شد متاسفانه او جامعه ی کرد را چادرنشین و کوچ رو معرفی کرده بود. علیرغم آنچه من گفته بودم. پس نماد چارنشینی دو گاو به هم چسبیده یا دوگنبد و نماد ده نشینی پولک مار (دهمار) و نماد شهرنشینی شیر است.

اما به هر حال مقاله ی پیش رو از این به بعد بر اساس سه سبک زندگی یادشده خواهد بود.